

# من عاشق زندگی هستم

(این تجربه شخصی من است)

نویسنده: دریا دنسوا

مترجمین: قاسم احدی - فریده عقلمند

|                        |   |                                                                                                  |
|------------------------|---|--------------------------------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه                | : | دنسوا، دریا، ۱۳۵۶-                                                                               |
| عنوان و نام پدیدآور    | : | من عاشق زندگی هستم: این تجربه شخصی من است / نویسنده دریا دنسوا؛ مترجمین قاسم احدی، فریده عقلمند. |
| مشخصات نشر             | : | اردبیل: محقق اردبیلی، ۱۴۰۰.                                                                      |
| مشخصات ظاهری           | : | ۱۸۰ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.                                                                            |
| شابک                   | : | ۳-۸۴۸-۳۴۴-۶۰۰-۹۷۸                                                                                |
| وضعیت فهرست نویسی      | : | فیا                                                                                              |
| یادداشت                | : | Очень хочу жить: Я Очень хочу жить<br>Мой личный опрт                                            |
| موضوع                  | : | دنسوا، دریا، ۱۳۵۶-                                                                               |
| شناسه افزوده           | : | احدی، قاسم، ۱۳۵۲-                                                                                |
| شناسه افزوده           | : | عقلمند، فریده، ۱۳۶۳-، مترجم                                                                      |
| رده بندی کنگره         | : | ۸۸CT                                                                                             |
| رده بندی دیویی         | : | ۹۲۰                                                                                              |
| شماره کتابشناسی ملی    | : | ۸۷۷۰۵۷۸                                                                                          |
| اطلاعات مورد کتابشناسی | : | فیا                                                                                              |

نام کتاب: من عاشق زندگی هستم

مؤلف: دریا دنسوا

مترجمین: قاسم احدی - فریده عقلمند

ناشر: انتشارات محقق اردبیلی

شابک: ۳-۸۴۸-۳۴۴-۶۰۰-۹۷۸

شمارگان: ۱۰۰۰ قیمت: ۵۰۰۰۰۰ ریال

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

آدرس: اردبیل - سه راه دانش، بازار معطری، طبقه فوقانی، پلاک ۸

تلفن: ۰۴۵-۳۳۲۴۰۰۸۱

### مقدمه مترجمان

این کتاب به دست خانمی نوشته شده است که چندین سال متوالی درگیر مبارزه با سرطان سینه بوده و توانسته است بر این بیماری پیروز شود. "دریا" خیلی واضح و شفاف در مورد اینکه چطور و چه مدت زمان طولانی برای پیدا کردن یک پزشک خوب برای درمانش بوده است سخن می‌گوید و اینکه چگونه توانسته است چندین عمل جراحی و سالها شیمی درمانی و پرتودرمانی را تحمل کند و اینکه چگونه توانسته با چندین سال مصرف هورمون، و اضافه وزنی که در اثر مصرف هورمون پیدا کرده بود مبارزه کند.

این سخنان از جنس صحبت‌های یک پزشک، روانشناس و یا یک متخصص سرطان نیست، بلکه اینها صحبت‌های بسیار ساده و واضح، نصیحت‌های درست و دقیق از زبان کسی که خود درگیر بیماری سرطان سینه می‌باشد.

صحبت‌های خانم "دریا" درباره موضوعات روحی و روانی و مشکلات جسمی و لحظه‌های بسیار سخت بیماری سرطان می‌باشد و اینکه چگونه در خود نیروی مبارزه با این بیماری را پیدا کرده است.

هدف خانم "دریا" دن سوا برای نوشتن کتاب این بوده است که بیماران و نزدیکان آنها بدانند که آنها در این راه تنها نیستند و اینکه بدانند که می‌شود بر سرطان پیروز شد و این شعار را الگوی زندگی خود قرار دهند: هیچ وقت تسلیم نشو!

من بعضی وقتها وارد مغازه کتابفروشی می‌شوم تا با خوانندگان کتابم ملاقات کنم و اغلب زمانی پیش می‌آید که علاقمندان کتابم، مخصوصاً خانمها کتابم را بسوی من می‌آورند تا برایشان امضا کنم و خیلی آرام به من می‌گویند من و شما مشکل مشترکی داریم، منظورم سرطان است. می‌توانیم خصوصی صحبت کنیم؟ چون راحت نیستم و نمی‌خواهم اطرافیان صحبت‌های ما را بشنوند و من در آن حالت از آنها می‌خواهم که منتظر بمانند تا صحبت من با خوانندگان تمام شود و بعد صحبت کنیم. وقتی من سرم خلوت می‌شود معمولاً جلوی اتاق صاحب کتابفروشی ۵ تا ۱۰ نفر جمع می‌شوند و بلافاصله شروع به سوال کردن می‌کنند و مهمترین سوال‌شان این است که «دریا بگو بینم آیا می‌شود بر سرطان پیروز شد؟» وقتی آنها جواب قاطع مرا می‌شنوند می‌پرسند که شما چطور درمان شنیدید؟ چه چیزی به شما در این راه کمک کرده و سوالات بیشمار دیگر. می‌پرسند، پزشک خوب را کجا می‌شود پیدا کرد؟ یا اینکه چرا برای دوست من پرتودرمانی تجویز کردند اما برای من نه؟ آیا شما از جراحی می‌ترسیدید یا نه؟ و سوالهای بسیار دیگر. من وضعیت خوانندگان کتاب خودم را می‌فهمم و به همین خاطر سعی می‌کنم که به سوالات آنها بصورت آرام و کامل جواب دهم و این موضوع که من در مورد این بیماری کتابی بنویسم قبلاً به ذهنم خطور نکرده بود. من یک روانشناس و یا یک جراح نیستم. من یک انسان هستم ولی مسیر بیماری سرطان را گذرانده‌ام. همین اواخر فکر کردم که من حق نصیحت و توصیه دادن را ندارم. علت نوشتن این کتاب دو موضوع بود. درباره ملاقات و زمان ملاقات با من در مغازه‌های کتابفروشی از قبل هماهنگ می‌شوند این اطلاعات از قبل در سایت من و در جلوی کتابفروشی نوشته می‌شود. ولی زمانی که من به بیمارستان سرطان می‌روم به کسی خبر نمی‌دهم و درهر

صورت من خیلی از این کارم راضی هستم و زیاد به بیمارستان می‌روم. چرا؟ اولاً در این اتاقها خوانندگان جدی من بستری هستند ولی بخاطر وضعیت سلامتی‌شان امکان رفتن به مغازه کتابفروشی را ندارند و دوماً افراد بیمار نیاز به حمایت روحی و روانی دارند و آنها باید بدانند و بفهمند که سرطان حکم مرگ نیست و قابل درمان است. باید به آنها خوب گوش سپرد و آنها را فهمید.

حال در یک طرف قضیه، این سخنان را پزشک معالج می‌گوید و از زبان او می‌شود شنید و طرف دیگر این است که این سخنان را از زبان یک زن شاد و خوش‌برخورد و راضی از زندگی باید شنید خصوصاً اینک خانم دارای همان بیماری بوده است که من الان درگیرش هستم و در کوله پستی او همان جراحی، آمپولهای درمانی و قرص و درمان هم هست.

یا بهتر است اینطور بگویم یک نمونه زنده و حتی بعضی اوقات من با برخورد و صحبتهای خودم افرادی را که حاضر به انجام عمل جراحی و شیمی‌درمانی نیستند راضی می‌کنم.

روزی من وارد بیمارستان سرطان شدم و در راهرو با دو خانم که لباس بیمار پوشیده بودند برخورد کردم. آنها مرا شناختند و با سرعت به طرف من آمدند. فکر کردم این خانمها می‌خواهند از من امضا بگیرند ولی اینطور نبود. یکی از آنها گفت که آیا درست است که می‌گویند شما خوش‌شانسی می‌آورید؟ آیا این حقیقت دارد؟ با من موافقت که جواب دادن به اینطور سوالها خیلی هم راحت نیست؟ جواب دادم: بله- همینطور است و کاملاً حقیقت دارد. بعد از آن بیمار دیگر هم به آنها اضافه شد و گفت که ما شنیده‌ایم و در اینترنت خواننده‌ها می‌گویند که امضای شما معجزه می‌کند. چندین سال پیش وقتی که من هنوز نویسنده معروفی نبودم در یک نمایشگاه کتاب، خانم جوانی که بسیار

زیبا بود اما حال و روز خوبی نداشت به من نزدیک شد. از آنجایی که در آن زمان برای امضای من صفی وجود نداشت، من با خواننده کتاب خودم توانستم در یک جو خوب و آرام صحبت کنم. اسم این خانم زیبا و خیلی خاص، «مارفا» بود. او متولد شهر مسکو بود و خیلی دوست داشت که ازدواج کند و مردان در برخورد با او متوجه می‌شدند که این خانم آویزان آنها می‌شود و سعی می‌کردند از او دور شوند. من از این وضع او بسیار ناراحت شدم و تصمیم گرفتم که به او روحیه بدهم و گفتم: اگر برای کسی از عمق وجود و خلوص نیت دعا کنم حتماً آن شخص به آرزوهایش می‌رسد. بعد کتاب خود را برداشتم و روی صفحه اول آن نوشتم: مارفای عزیز آرزو می‌کنم که هر آرزویی داری برآورده شود همین امسال و امضا کردم: «با عشق خالص و پاک، دریا دن سوا»

و این کتاب را به او هدیه کردم. دوباره تکرار می‌کنم که من با این کار می‌خواستم فقط او را آرام کنم و واقعاً با این کار صورت او شاد و خندان شد و با حال خوش و روحیه خوب به خانه برگشت.

تعجب کردم زمانیکه بعد از ۱۲ ماه که برای نمایشگاه کتاب بعدی رفته بودم همان خانم زیبا و ناراحت را دوباره دیدم اما این بار خانم زیبا با شادی به من نزدیک شد و پرسید: آیا مرا به جا می‌آورید؟ گفتم ببخشید نه، در این زمان او کتاب دریا و امضای آن را به من نشان داد. گفتم: آیا بجا می‌آورید؟ و در این حال یک لیخند بر لبم آمد و صحبت‌های پارسال را به یاد آوردم و پرسیدم شما مارفا هستید؟ حالتان چگونه است؟ و او با هیجان زیاد، فریاد زد شما ساحر و معجزه‌گر هستید و او برگشت رو به صف مردم و بلند فریاد زد که مردم، امضای دریا معجزه می‌کند. او برای من آرزوی ازدواج کرد و حالا من یک زن خوشبخت هستم.